

حافظ و غزل او

تکلمه بو «چهل غزل گزیده» دکتر کوبیچکوا

ترجمه از چکی: محمود عبادیان

بیش از پانصد سال است که شمس الدین محمد به سیر و سفر در کشورهای خاور و باختر پرداخته است. در خاور به زبان بومی و در باختر در جامهٔ زبان‌های ملت‌های خُرد و کلان در سفر است، چنان که برای دومین بار به زبان چکی مطرح شده است. نخستین ترجمهٔ غزل‌های حافظ به زبان چکی در سال ۱۸۸۱ میلادی با همکاری یارومیر کوشوت Jaromir Kosut و یارو سلاو ورخلیتسکی Jaroslav Vrchlicky صورت گرفت و به نظم در آمد. مرگ ناب‌هنگام یارومیر کوشوت، این دانشمند جوان موجب شد که از ترجمهٔ دیوان حافظ چشم‌پوشی شود، چنان که ورخلیتسکی می‌گوید: «تنها به دادن تخته پاره‌ای از کشتی بزرگی که برای سیر و سفر سرشار به آب افتاده بود، بسنده گردد».

ترجمهٔ غزل، این زایر زیبای ادبیات خاور نزدیک، یعنی ادبیات عرب، فارس و ترک به یک زبان

معاصر غربی همواره در راهی سؤال‌انگیز پیش رفته است؛ امروزه نیز چنین است. غزل چکامه‌ای است با تعداد متفاوت ابیات (در فارسی در محدوده پنج تا پانزده بیت) با قافیۀ همسان و اغلب با ردیف و وزن یکنواخت و عروض در اصل عربی و به اشباع صور خیال و تضمین صریح یا تلویحی و در مورد حافظ؛ غزل پرداخته به موضوع‌های دلخواه عشقی، خوشباشی، صوفیانه و یا مدح‌آمیز و همه اغلب در یک غزل واحد.

نکته در خور توجه در ترجمه آن است که از این غنای برشمرده، چه چیز می‌باید به حکم ضرورت مورد توجه قرار گرفته و چه مسایلی کنار نهاده شود تا چکامه در برگردان به زبان غیر بومی دست کم ماهیت خود را تا میزان لازم نگاه دارد. به عبارت دیگر، توقعی که برگردان شعر حافظ بر مترجم دارد این است که ترجمه به افق فرهنگ معاصر باید دست کم گونه‌ای باشد که در سرزمین بومی خود جلوه‌گری می‌کند؛ یعنی برانگیزنده شور و اشتیاق عاشقانه، مشاور لحظه‌های احتیاج، آموزگار دقایق غور و اندیشه با خدا درباره شگفتی‌های نظم جهان هستی باشد تا کسانی از خوانندگانش به سخن گوته بگویند: «بگذار لطف تو ما را از پریشانی به در و به لذایند زندگانی رهنمون گردد!».

پر مجلدترین کتابخانه از ترجمه‌های اروپایی حافظ که نخستین هایش از قرن هفدهم میلادی رقم خورده است، نشانگر کوشش‌هایی است که در این رهگذر پیش گرفته شده و هنوز نیز دنبال می‌شود. نخستین مترجمان حافظ آنانی بودند که در مکتب زبان‌شناسی کلاسیک پرورش یافته بودند. آنان کوشیدند با جلای فصاحت، به جنبه چند موضوعی غزل وحدت بخشند («ناهمگونی» محتوای غزل آنان را بر می‌تافت، نمی‌توانستند کشش و عشق هموطنان حافظ را به شعری که این چنان نامعقولانه آرایش یافته بود درک کنند). سپس کوشیدند خصلت چشمگیر شکل غزل یعنی قافیۀ یکسان و عروض با قاعده و وزن یکنواخت را حفظ کنند تا کثرت موضوع را به وحدت در آورند؛ اما این کار به حد شعر حافظ غرابتی خنده آور می‌داد.

در فرانسه غزل حافظ را به نثر شاعرانه ترجمه می‌کردند که شباهت به قطعه‌های بُودلر داشت و هم‌چنین تک بیت‌هایی را از غزل‌های مختلف برگزیده و آنها را به ازای برداشت‌های عرفانی، انتقادی و غیره که از شعر حافظ داشتند، ترجمه می‌کردند. علاوه بر این، برگردان آزاد غزل حافظ در بسیاری از زبان‌های اروپایی از آن جمله در چکی وجود دارد.

پروفسور آربری ترجمه‌های سیزده مترجم انگلیسی را گرد آورد و در مجلدی به نام «پنجاه غزل از حافظ»^۱ منتشر کرده است. او بر این باور است که حفظ قافیه و وزن یکسان در ترجمه حافظ زیبنده نیست. البته آربری به پای ارزیابی قاطع ترجمه‌ها نمی‌رود و ترجمه خود را نیز تنها یک شق ممکن به شمار می‌آورد. باید گفت که در واقع این همان بیان دقیق و زیبایی است از احساس هر مترجمی که امروزه قادر به ترجمه شعر حافظ است.

موافق نقل تذکره نویسان، شاه شجاع فرمانروای شیراز (۱۳۵۷ تا ۱۳۸۳ میلادی) که خود در شعر صاحب نظر بود و گه‌گاه نیز چکامه‌ای می‌سرود، در انتقاد از حافظ می‌گوید: «غزل حافظ فاقد وحدت موضوع است؛ لحظه‌ای از عرفان دم می‌زند، بعد به عشق یا می‌گساری روی می‌آورد، گاه موضوعی به جدّ می‌سراید و سخن از معنویت دارد، زمانی از جهان هستی توصیف می‌کند یا از چیزی ساده‌تر». اگر هم این داستان حقیقت نداشته باشد، اما درباره غزل حافظ نکته‌ای سزاوار گفته است.

این خصوصیت غزل حافظ نمایانگر حرکت نوینی بود که غزل تک موضوعی را که در نزد سرایندگان پیشین به کمال و پرداخت نکته سنجانه بود، دگرگون کرد. آربری در یکی از بررسی‌ها درباره حافظ، کار او را با بخشی از تاریخ موسیقی سمفونیک قرینه می‌داند. او حافظ را با شرایطی مقایسه می‌کند که بتهوون جوان در موسیقی با آن روبه‌رو بود؛ کمال بخشیدن به شکلی که خود در اساس کامل بود و قطعیت به خود گرفته بود. آربری می‌نویسد: حافظ جوان در واقع همان سعدی است که کمال همه جانبه یافته است، همان گونه که آثار بتهوون جوان یادآور هایدن Heiden است. این پدیده نو یعنی به نظم آوردن تصادفی موضوع‌ها که اصلی پوشیده ناظر بر آنهاست، خواننده شعر معاصر را به شگفتی نمی‌دارد، اما حافظ پژوه آموخته همواره بر آن است که در غزل نظم عقلانی و منطقی بیابد که در هماهنگی با شعر کلاسیک فارسی باشد. پروفسور براگینسکی Braginsky و محمد بهار به این نظریه بسیار معتقدند. اینان معتقدند که شعر حافظ بیانگر «وحشت عصر» اوست و می، دوستی، رندی، محتسب، این موضوع‌های عرفان عاشقانه حافظ را تنها می‌توان با توجه به اوضاع سیاسی آن روزگار خوب درک کرد. این مطالب و نمونه‌های مشابه را که از قلم دیگر محققان تراوش یافته، پروفسور یان ریپکا Jan Rypka در فصلی از «تاریخ ادبیات ایران و تاجیک»^۲ تحلیل کرده است.

راه دیگری نیز وجود دارد، راهی که معرف نظرات پژوهندگان بومی حافظ است. بر آن مبنا حافظ شاعری است فاضل برای اهل فضل و شاعری ساده برای ساده نگران. ترجمه گزیده ما از حافظ نیز ملهم از همین نقطه نظر است. تعداد غزل‌های گزیده از یک دهم کل غزل‌های حافظ نیز کمتر است (گفتنی است که متن‌های انتقادی دیوان در مورد تعداد قطعی غزل‌های حافظ هنوز توافق کلی ندارند، فزونی و کمی چند ده غزل در این رهگذر امری عادی است).

ترجمه ما تا میزانی در گزینش غزل‌ها و برگردان مطالب ذهنی است که بر دیدگاه شاعر آسیب نرساند. غزل‌هایی هستند که پایبندی کمتری به جزئیات و کارهای روزمره روزگاران سپری شده دارند، برعکس، در آنها می‌توان اشاراتی بر خوی و خیم و ضمیر انسانی از بی‌زمان تاکنون یافت. این، آن بلندای خیال و احساسی است که می‌باید زمینه نجوای شعر کلاسیک فارسی با خواننده امروزی چکی گردد.

تاکنون بیشتر درباره شعر و کمتر درباره حافظ سخن گفتیم؛ این همان شیوه‌ای است که گزارش تذکره نویسان در ادب فارسی بدان می‌پردازند. آنها بیش از ذکر حکایت‌های سرگرم‌کننده در این باره رغبتی به ثبت رویدادهای زندگی نامه شاعران نشان نداده‌اند. در این تذکره‌ها سخن از آن است که چگونه شاعر توانست خشم سلطان را فرو نشاند و رقیب را با شعری فی‌البداهه سر جای خود نشاند. از همین رو نیز مطلبی درباره زندگی شمس‌الدین محمد ندارند.

حافظ در سال دوازدهم قرن چهاردهم میلادی در خانواده‌ای پیشه‌ور یا تاجر در شیراز دیده به جهان گشود (ارقام تاریخی ۱۳۱۷، ۱۳۲۰ و ۱۳۲۵ نیز ثبت شده است). که احتمالاً پدر خود را در سال‌های آغاز زندگی از دست داد. با این همه توانست از آموزش اسلامی خوب در این شهر پر آوازه برخوردار شود. نام «حافظ» گویای آن است که او قرآن را از بر می‌دانسته. حافظ رساله‌های فلسفی نگاشت که چیزی از آنها به جای نمانده است. در جوانی به خوشنویسی نیز اشتغال داشت (در مجموعه‌ای از دستنویس‌های تاشکند، نسخه‌ای از اشعار خسرو دهلوی به خط حافظ در دست است). در آغاز به تدریس خصوصی و سپس به آموزش در مدارس عمومی پرداخت. قریحه شاعرانه‌اش او را راهی مجامع درباری کرد و در آنجا ابواسحق شاهزاده هنر دوست او را با خوشرویی پذیرفت. در دوران دولتمردان بعدی شیراز به او روی خوش نشان داده نشد. نقل است که حافظ کوشید هنر خود را به جایی دیگر عرضه کند، برای مثال به دولتمردان یزد و اصفهان، اما

دیری نپایید که به شیراز بازگشت. در همین شهر به سال ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۰ میلادی درگذشت. حافظ در روزگاری ناآرام و در سلطه وحشت زندگانی به سر می‌برد. او شاهد جنگ‌های برادر کُشانه بر سر تاج و تخت شیراز و گواه سقوط خاندان اینجو بود که شاهزاده ابواسحق حامی و دوست او بدان تعلق داشت. او شاهد به قدرت رسیدن سلاله نو به دنبال ستیز و کشاکش بی پایان سلاله‌ها بر سر جانشینی بود.

آخرین سال‌های زندگی‌اش همزمان با فاجعه‌ای شد که سراسر پارس و ایران را به آتش خود سوخت، فاجعه‌ای که اسلاف مغول دست بدان نیاززیده بودند. تیمور لنگ این جنگجوی خونخوار دست به از میان برداشتن تمامی حکومت‌های منطقه‌ای برد؛ پس سرکوب آنها بر سرزمین تسخیر شده ایران بنای حکمروایی نهاد (۱۳۷۰ تا ۱۴۰۵ میلادی). این سال‌های طوفانی که سرشار بود از فاجعه‌های زندگی انسانی، بی‌گمان یکی از عوامل لحن سخن بدبینانه شعر درخشان حافظ است. بی‌اعتمادی به محتوای عقلانی رویدادهای زندگی آن روزگار، غم حاصل از دگرگونی‌های پیش بینی نشده در مناسبات انسان‌ها و جستجوی تفاهم در عالم امور والا، زاییده آن است.

پی‌نوشت:

1. A.J. Arberry, *Hafiz, Fifty Poems* 2. ed. 1953.
2. *Dejny Perské a tažické literatury*, CSAV 1963, str. 223 - 231.